

پس از سی سال

■ سیده حسن گلداتساز

در بهمن ماه ۱۴۰۱، جشن سی سالگی مجتمع آموزشی حضرت جواد الائمه (ع) برگزار شد. سه دهه برای یافتن تجربه‌ها، کنکاش در آن‌ها، اندیشیدن و بازاندیشیدن زمان کمی نیست! از یک سوره پیموده شده سی ساله و ایستادن در آستانه دهه چهارم افتخاری است بس بزرگ و از سویی طرح ده‌ها پرسش برای کاویدن، دیدن، دوباره دیدن، خوب دیدن و پرتوافکندن بر مسیر پیش رو، در دهه چهارم، چالشی است بس بزرگ‌تر.

در جشنی که این رویداد سی ساله را با جمع بزرگی به شادی نشسته بودیم، یکی از دانش‌آموزان دوره دوم ابتدایی متن زیبایی را برگرفته از سروده عرفان نظراهارای خواند که پرسشی تأمل برانگیز را در برداشت. در خلال برنامه‌های شادی آفرین و در آن جمعی که بیشتر برای گذراندن ساعتی مفرح آمده بودند، شاید کمتر کسی به متن خوانی دانش‌آموز به چشم پرسش نگریست. بی تردید ژرفای پرسش مطرح شده در آن هیاهو چنان که باید مورد توجه قرار نگرفت. پرسش این بود: «چرا نقطه هر روز، باز از سرخط؟ چرا؟ برای پریدن از این صفحه‌ها نیست راهی؟» در این پرسش پیام روشنی نهفته است. پیامی از آنچه در بستر مدرسه و کف کلاس در جریان است و اهالی و اصحاب تربیت آن را «یادگیری» می‌انگارند. پیامی که از زبان یادگیرنده‌ها به ما هشدار می‌دهد: «چرا نقطه هر روز باز از سرخط؟» و در ادامه با پرسشی نقدگونه و تلویحاً با داشتن باری از طنز به ما تلنگر می‌زند: «آهای! مدیران، معلمان و اصحاب تربیت! برای پریدن از این صفحه‌ها نیست راهی؟!»

در چند ماه اول سال تحصیلی جاری، آخرین دانش‌آموز کلاس‌های متعدد در دوره ابتدایی شدم و با کسب اجازه از معلمان محترم روی نیمکت آخر نشستم و بسیار یاد گرفتم، هم از معلم‌های محترم و ساعی و هم از بسیاری از دانش‌آموزان.

درس ریاضی و زنگ اول بود. دانش‌آموز هم‌کلاسی من دیر آمد. من روی نیمکت او نشسته بودم. با چهره‌ای گرفته کنارم نشست. بقیه دانش‌آموزان پوشش گرمشان را به رخت‌آویز زده بودند؛ ولی او با همان لباس گرم بر جایش نشست، گرفته و درهم. آهسته گفتم: «لباس گرمت را بیرون نمی‌آوری؟» سرش را بالا انداخت؛ یعنی نه. لحظاتی



برنامه راهبردی در مسیر برنامه ریزی و تدوین است. البته نظرها، دیدگاه‌ها و پیشنهادهای سازنده و اثربخش بر غنا، استحکام و قوت برنامه می‌افزاید و مشارکت جمعی اجرای برنامه را روان تر و دست‌یابی به اهداف آن را سهل‌تر می‌کند.

برنامه راهبردی با این نگاه تنظیم می‌شود که از فضای ملال‌آور مبتنی بر دادن آگاهی و دانش صرف و سپردن به حافظه فاصله بگیریم و با فراهم کردن فضایی بانشاط و ایجاد شرایط مناسب برای داشتن حال خوب، یادگیری مستمر، یادگیری یادگیری و همچنین یادگیری فعال و سازنده را پی افکنیم.

برنامه راهبردی جدید در مرحله تدوین و تهیه پیش نویس است که روایی و پایایی آن در جامعه آماری متناسب و قابل اتکا از معلمان و مدیران ارزیابی می‌شود. البته تا رسیدن به مرحله نهایی راه زیادی باقی است؛ اما آن بخش از سیاست‌ها و برنامه‌های راهبردی و عملیاتی که برای مجتمع آموزشی مسلم شده است، به تدریج جامعه عمل می‌پوشد و زمینه‌های آن برای سال تحصیلی آینده رفته‌رفته فراهم می‌شود. به یقین مدیران و معلمان باورمند این راه دشوار را پیشاپیش هموارتر می‌کنند و با یافته‌ها و دست‌مایه‌های خود پرده از چهره غبارآلود مسیر برمی‌گیرند.

و نکته پایانی اینکه برنامه راهبردی جدید چیزی فراتر از اسناد حاکم بر نظام آموزش و پرورش همچون سند تحول، سند برنامه درسی ملی، اهداف مصوب دوره‌های تحصیلی و اجرای مقررات مصوب آموزش و پرورش نیست، به همین سادگی و البته با دنیایی پیچیدگی.

باشد که پاسخی بر پرسش دانش‌آموز باشد! که پروازی به آن دورها باشد، برای رسیدن به آن نورها! □

زنگ آخر بود و درس علوم، معلم گفت: «چون حال بچه‌ها خوب نیست، این ساعت به جای علوم کتاب خوانی داریم.» به جای علوم کتاب قصه‌ای را معرفی کرد. به خوبی و زیبایی می‌خواند. در عرض و طول کلاس بین بچه‌ها در رفت‌وآمد بود. به تناسب آهسته و بلند می‌خواند. گاهی می‌پرسید و مشارکت جمعی و فردی از دانش‌آموزان می‌طلبید. ساعت با نشاطی را ایجاد کرد و یادگیری مؤثری را رقم زد. همه دانش‌آموزان ناخوش حال را به وجد آورد. در پایان فعالیتی هم برای خانه تعریف کرد. فعالیتی نه از جنس تکلیف، بلکه از پیوند دل‌چسبی که بین دانش‌آموزان با کتاب ایجاد کرده بود. فعالیتی اندیشمندانه و خلاق پیشنهاد داد و ساعتی را که با کمترین تأثیر یادگیری در درس علوم پیش‌بینی می‌کرد، به یادگیری مؤثر و فعال و خلاق بدل کرد.

از این دست کلاس‌ها و از این نمونه مدیریت‌های کلاس هم متعدد دیده‌ام که حال خوب بچه‌ها ملاک مهم معلم در فرایند یادگیری بوده است؛ ولی پرسش دانش‌آموز، در جشن سی‌سالگی، همچنان پابرجا و البته معطوف به آینده است.

پرسش مطرح‌شده نقدی است بر پای فشردن به روش سنتی. روشی که فقط بر موضوع درس و کتاب درسی متمرکز می‌شود و از آن بدتر به‌طور شمی و سلیقه‌ای درسی را بر درس دیگر برتری می‌دهد و گاهی نیز ساعت بانشاط دانش‌آموزان مثل زنگ ورزش را تعطیل و درس‌هایی مثل ریاضی را جایگزین آن می‌کند. فاجعه‌بارتر آزمون‌های بی‌مورد و گاهی مخرب و قراردادن آن‌ها در ساعت ورزش و هنر... است.

در آغاز دهه چهارم، راهبری مجتمع مصمم است برای تربیت همه‌جانبه بسترسازی کند. این بسترسازی و مأموریت جدید در صحبت‌های مدیرعامل تبیین شده است. علاوه بر آن، پرتوهای روشن‌گر راه آینده در نوشته‌ها و مطالب دیگر این شماره از قلم و زبان معلمان و مدیران تراویده است.

وظیفه همگانی در این مجتمع آموزشی اعم از مدیران، معاونان، معلمان پایه، معلمان و مربیان سایر فعالیت‌ها و همه مسئولان و دست‌اندرکاران مجتمع هم‌دلی و هم‌اندیشی و همراهی با این سیاست است که در قالب

از کلاس گذشت. درس ریاضی ادامه داشت. نگاهی به من کرد و پرسید: «اینجا چه می‌کنی؟» گفتم: «آمده‌ام یاد بگیرم.» گفت: «تو که بزرگ هستی!» گفتم: «مگر آدم‌های بزرگ نباید یاد بگیرند؟!» گفت: «چند سال داری؟» گفتم: «تو چه فکر می‌کنی؟» گفت: «هم‌سن پدر بزرگ من هستی.» گفتم: «پدر بزرگ تو چند سال دارد؟» گفت: «فکر کنم شصت سال.» گفتم: «سن من هم در همین حدود است.» درس ریاضی همچنان جریان داشت. لحظاتی دیگر با سکوت گذشت و دوباره مثل قبل نجوا کرد: «می‌آیی شطرنج بازی کنیم؟» گفتم: «حالا؟ سر کلاس؟ شطرنج کجاست؟» گفت: «من دفتر شطرنج دارم.» و آن را از کیفش بیرون آورد. گفتم: «بگذار برای زنگ تفریح.» احساس کرد آبی از من گرم نمی‌شود. به پشت دانش‌آموز جلویی زد و او را متقاعد کرد که آرام‌آرام و در لحظاتی به عقب برگردد و بازی کند. درس ریاضی همچنان جریان داشت.

